

این امر در ادبیات کلاسیک ایران به قدری متداول است که در آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان دیده می‌شود. در این زمینه، حمیدزرین کوب در کتاب خود به بررسی این پدیده پرداخته و به تحلیل آن پرداخته است.

حمیدزرین کوب

شیوه شعررودکی بر سادگی معنی و روانی لفظ مبتنی است. در همان حال جزالتی کم نظیر مزیت شعراوست.

باکاروان حله، صفحه ۵

عناصر بدیعی در شعررودکی

از رودکی بزرگترین شاعر قرن چهارم متأسفانه شعر فراوانی در دست نیست ازین رو قضاوت راستین درباره شعر او خاصه از جهت بلاغت بسیار دشوار است. با این همه از اشعار باقی مانده او برمی آید که به رموز شاعری آشنایی کامل داشته و از ابزار و وسائل خاص آن بخوبی استفاده می کرده است.

عناصر بدیعی بدان معنی که در شعر شاعران قرون بعد مشاهده می شود در شعررودکی وجود ندارد زیرا وی صنعت را بعنوان عنصر اصلی شعر بکار نبرده و هنر را فدای صنعت و بدیع نکرده است. در کتب بلاغت و بدیع فارسی در موارد مختلف شواهدی از رودکی نقل شده است که غالباً نشان می دهد وی به صنعت و بدیع به معنی متکلفانه اش توجه چندانی نداشته است.

از صنعت ترصیع که بگذریم آنچه بعنوان زیبایی های لفظی در شعررودکی بچشم می خورد، نوعی موازنه است. موازنه خاصه در شکل ساده و طبیعی آن نمودار درک تناسبات و زیبایی های لفظی است. در ذات این صنعت تکلفات

ساختمانی ترصیع وجود ندارد اما توازن کلمات شعر را سرشار می‌کند از هماهنگی لفظی که هم خیال را برمی‌انگیزد و هم وحدت بیت را تضمین می‌کند در کلمات متوازن و برخوردار از موسیقی ذاتی آن کاری هنرمندانه است و نمودار طبیعی موسیقی شناس و ذوقی زیبا پرست . مانند :

چند از سرخ چون عقیق یمانی چند از لعل چون نگین بدخشان^۱

۸/۷۶

مرد ادب را خرد فزاید و حکمت مرد خرد را ادب فزاید و ایمان

۲/۸۲

گرتو فصیحی همه مناقب او گوی ورتو دبیری همه مدایح او خوان

۱۰/۸۰

مرد سخن را از نواختن و برتر مرد ادب را از او وظیفه دیوان

۷/۸۴

این نمونه‌ها و نمونه‌های دیگری که در دیوان رودکی وجود دارد نشان می‌دهد که شاعر کلمات را بسیار طبیعی و ساده بکار برده است .

در شعر رودکی دو صنعت ترصیع و موازنه تقریباً تا حدی با هم آمیخته است بطوری که می‌توان گفت برای شاعر همه جا هماهنگی و توازن کلمات مطرح بوده است نه صنعتی خاص . نمونه‌هایی که از این دو صنعت در دیوان او وجود دارد نمودار آن است که وی هیچ‌یک از این دو را بطور کامل نخواست است بقصد و عمد در کلام خود بیاورد . **و اگر گه‌گاه مثلاً در صنعت ترصیع با ابیاتی از رودکی نظیر :**

نه جز عیب چیزی است کان تونداری نه جز غیب چیزی است کان توندانی

۱/۱۱۴

و یا

۱- همه جا دیوان رودکی چاپ مسکو مورد رجوع بوده است .

ای ملک از حال دوستانش همی ناز ای فلک از حال دشمنانش همی خند

۱۱/۴۶

بر خورد می کنیم بسیار اندک است و نادر و دور از تکلف .

جناس نیز در ابعاد گسترده اش در اشعار رودکی وجود دارد : از جناس

تام و مردد و زائد گرفته تا خط و اشتقاق و امثال آن . مانند :

مار است این جهان و جهان جوی مار گیر

از مار گیر مار بر آرد همی دمار

۸/۶۰

از آن می مراده که از عکس او چو یاقوت گردد به فرسنگ سنگ

۲/۷۲

باد و ابراست این جهان افسوس باده پیش آر هر چه بادا باد

۹/۲۸

خدای عرش جهان را چنین نهاد که گاه مردم شادان و گه بود ناشاد

۱/۵۲

این صنعت در دیوان رودکی نسبت به صنایع لفظی دیگر قابل توجه است

اما از نمونه های بسیار در دیوان بر می آید که شاعر جناس را بعنوان يك صنعت

شعری بکار نگرفته بلکه صرفاً تناسب و هماهنگی میان کلمات را در نظر داشته

است و گویی در واقع شاعر می خواسته است بدین وسیله نوعی موسیقی لفظی

در شعر بیافریند نه صنعت شعری . و اگر گاه در دیوان او با ابیاتی که صرفاً

رنگ صنعت دارد . مانند :

بگرفت به چنگ ، چنگ و بنشست بنواخت به شست چنگ را شست

۴/۲۸۴

مواجه می شویم ، بسختی می توان نسبت آن را به رودکی پذیرفت .

گذشته از جناس و موازنه شاعر به صنعت ردالعجز (تصدیر) نیز توجه

دارد این صنعت که در واقع نوعی تکرار کلمه است و فایده لفظی دارد در شعر

رودکی بطور گسترده‌ای بکار می‌رود با این همه مثل انواع لفظی دیگر هیچ‌نوع تکلف و یا نارسایی پیش نمی‌آورد و غالباً بطور طبیعی در کلام شاعر جاری می‌شود. مانند:

ناز اگر خوب را سزا است بشرط نَسزد جز ترا کرشمه و ناز
۲/۶۶

زه دانا را گویند که داند گفت هیچ نادان را داننده نگوید زه
۱/۱۰۰

هموار کرد خواهی گیتی را گیتی است کی پذیرد همواری
۲/۱۱۰

انواع مختلف تصدیق در دیوان رودکی دیده می‌شود که هر یک برای غرضی خاص بکار رفته است. مثلاً برای تشبیه مانند:

آن زنخندان به سیب مانند راست اگر از مشک خال دارد سیب
۷/۱۸

یا برای تأکید و توضیح معنی و عکس آن. همان که درمان باشد بجای درد شود و باز درد همان که نخست درمان بود
۱/۲۸

و گاه در تشبیه حرفی نمودار است: زلف ترا جیم که کرد آنکه او خال ترا نقطه آن جیم کرد
۸/۴۲

صنایع معنوی خاصه انواع ساده‌تر آن مانند مراعات النظیر، متضاد سیاقه‌الاعداد و تنسیق الصفات که در واقع بر اساس نوعی تداعی معانی از طریق تناسب و تضاد و یا مجاورت و مشابهت بوجود می‌آید، در شعر رودکی فراوان است و نمودار آشنایی کامل او با محیط زندگی خود.

بکار بردن کلمات متناسب که غالباً از طریق تداعی معانی القاء می‌شود نشان می‌دهد که شاعر چگونه توانسته است آنچه را حس می‌کند و با آن مواجه است بعنوان مواد کار در شعر خود بکار بگیرد. سادگی در زندگی و انس

با طبیعت سبب می شود که تداعی های ذهنی شاعر غالباً محسوس باشد و واقعی. ازین رو در دیوان رودکی متناسبات در صنعت مراعات النظیر یا عوامل مختلف طبیعت است و یا اشیائی است که شاعر در محیط زندگی خود با آنها در تماس بوده است.

عوامل طبیعت در شعر رودکی يك عنصر اصلی، اصیل و واقعی است. خواننده همه جا طبیعت را با همه شکوه و زیباییش احساس می کند. در سراسر دیوان خواننده با ابیاتی برمی خورد که عوامل طبیعت در کنار هم برای بیان مفهومی خاص قرار گرفته و گویی ذهن شاعر این متناسبات را بعمد برای خلق آفرینش هنری در کنار هم نهاده است. در سراسر دیوان با متناسباتی مانند: تندر، باد، ابر (۱۴)، برق، صاعقه، رعد (۵۴)، موج، ابر، طوفان (۶۰)، خاک، آب، آتش (۸۰)، آب، باد (۱۱۶)، آب، آتش (۱۳۴)، خاک، باد (۱۲۸)، ۲۴۲، دریا، کشتی (۱۸۸)، ابر، تندر (۱۷۰)، آب و باران (۲۴۸)، آب و گل (۲۵۴)، آب و خاک (۲۵۶)، خاک، باد (۲۴۲)، خاک، سنگ، باد و ابر (۳۱۶)، سرو، لاله، مورد، نسرين (۲۹۰)، ابر، گل، شبنم (۱۱۲)، بهار، خزان (۱۰۲) برمی خوریم که گاه در شعر ساده و بسیار طبیعی جلوه می کنند و گاه صنعت گرانه اما بسیار زیبا و دل انگیز:

برگشتی عمر تکیه کم کن کین نیل نشیمن نهنگ است
۱۰/۲۰

ابا برق و باجستن صاعقه ابا غفل رعد در کوهسار
۷/۵۴

همچو دریاست وزنکو کاری کشتنی ساز تا بدان گذری
۱۲/۱۱۰

به آتش درون برمثال سمندر به آب اندرون برمثال نهنگان

و یا :

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر صدف دهن در دندان

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غیب و چشمت طوفان

۶، ۵ / ۱۳۶

حوری به سپاه اندروماهی به صفا اندر

سروی گه آسایش و کبکی گه رفتار

گر حور زره پوش بود ماه کمانکش

گر سرو غزل گوی بود کبک قدح خوار

۵، ۴ / ۳۴۲

متضاد یا طباق از انواعی است که رودکی بدان توجه دارد. غالباً کلمات

متضاد در شعر او ساده است و معمولی مانند: خشک و رطیب (۱۴)، زشت

و خوب (۲۰)، کهن و نو (۲۸)، نو، خلقان (۲۸)، شادی و درد (۳۳)، بستن و

گشادن (۵۰)، کوتاه و دراز (۶۴)، زیر و زبر (۷۶)، هستی و نیستی (۴۴)،

خنده و گریه (۷۲)، دوستان و دشمنان (۴۶، ۱۴۲)، سپید و سیاه (۱۰۴)، نیک

و بد (۱۶۲، ۱۴۰)، مرده و زنده (۱۶۴)، صلح و جنگ (۱۵۴)، پیر و جوان

(۱۹۸، ۹۲)، فراوان و کم (۲۵۶)، نهان و آشکار (۲۶۲)، افزون و نقصان

(۲۹۰)، تلخی و شیرینی (۳۰۴)، خفته و بیدار (۳۴۰).

در استعمال این نوع گاه دو کلمه آنقدر ساده و طبیعی است که در شعر

حس نمی شود. مانند:

شاید که مرد پیر بدین گه جوان شود گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب

۶ / ۱۲

پیر فرتوت گشته بودم سخت دولت او مرا بکرد جوان

۵ / ۹۲

زه دانارا گویند که داند گفت هیچ نادان را داننده نگوید زه

۱ / ۱۰۰

صدر جهان جهان همه تاریک شب شده است

از بهر ما سپیده صادق همی دمی

۴/۱۱۲

گاه بر اثر در آمیختگی و ترکیب ، متضادات سادگی خود را از دست

می دهد و رنگ صنعت بخود می گیرد . مانند :

به زلف کز ولیکن به قد و بالا راست به تن درست ولیکن به چشمکان بیمار

۴/۲۹۲

بخندد لاله بر صحرا بسان چهره لیلی بگرید ابر بر گردون بسان دیده مجنون

۱/۳۴۴

چو هامون دشمنانت پست بادند چو گردون دوستان والا همه سال

۲/۱۷۶

و گاه زیبایی خاصی دارد بخصوص در رباعیات :

با آن که دلم از غم هجرت خونست شادی بغم توام زغم افزونست

اندیشه کنم هر شب و گویم یارب هجرانش چنین است وصالش چونست

۲، ۱/۱۰۱

سیاقه الأعداد آوردن نوعی کلمات متناسب است و مرتبط . الفاظ در

این نوع مانند مراعات النظیر غالباً از طریق ارتباطی که با هم دارند در یک یا چند

بیت می آیند ، یعنی در ذهن شاعر تداعی می شوند . از این جاست که مانند

مراعات النظیر می توان تجربیات حسی و ذهنی شاعر را باز شناخت . با یک

نگاه دقیق به شعر رودکی از نظر صنعت سیاقه الأعداد به همان نتیجه ای

می رسیم که در صنعت مراعات النظیر بدان رسیدیم . یعنی پیوند زندگی شاعر

باطبیعت . در نتیجه در دیوان او با ابیاتی برخورد می کنیم که شاعر کلماتی

مانند : گل ، مشک ، نسیم ، سمن (۳۳۴) سروسهی ، بید ، نار ، به (۲۷۲)

نوبهار ، پرنیان ، باغ ... (۱۹۸) و شیر ، آهو ، آهوه بره (۱۴۸) را با هم می آورد

و بدین وسیله تصویرگر طبیعت می شود . و وقتی به زندگی بازمی گردد زندگی
و محیط واقعی آن را نشان می دهد ، و غالباً الفاظ یادآور زندگی اوست مانند:
دیهم ، تاج ، گوشواره (۹) ، جنگ ، فتنه ، غوغا (۱۵۴) ، می ، رود ، رامشگر
(۳۰۲) ، نی ، رود ، نبید (۳۶۸) .

البته گاه و بسیار اندک تداعی های ذهنی او به معقولات نیز می کشد که
در واقع نمودار زندگی درونی اوست :

چهار چیز مرآزاده را زغم بخرد تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
۱/۴۰

اندر بلای سخت پدید آرد فضل و بزرگ مردی و سالاری
۱۰/۱۱۰

بغنود تنم بر درم و زمین دل بر خرد و علم و به دانش نغنود
۱/۱۲۶

ذکر صفات پی در پی و متعدد غالباً برای تأکید معنی است و بسط آن .
این تأکید و بسط معنی گاه نوعی صنعت گری است و تکلف پیش می آورد .
با این همه چنانچه این توالی را ضرورتی پیش آورد صبغه صنعت و تکلف از آن
دور می ماند . البته در شعر فارسی همه جا این توالی صفات را ضرورت پیش
نمی آورد بلکه گاه شاعر گذشته از بسط و تأکید معنی در این صنعت نوعی
موسیقی خاص کلام بوجود می آورد که قابل توجه است . این برخورداری در
شعر رودکی بسیار اندک است ، و غالباً تنسیق الصفات در شعرویی از ضرورت
معنی بر می آید . و اگر گاه گاه موسیقی خاصی القاء می کند بسیار اندک است و
ناچیز ، و نمونه های کمی می توان در دیوان او جست :

از ملکان چنو نبود جوانی رادوسخندان و شیر مرد و خردمند
۱۰/۴۴

ایا خورشید سالاران گیتی سوار رزم ساز و گرد نستوه
۴/۱۹۶

چومن به شادی باز آمدم به لشکر گاه

گشاده طبع و گشاده دل و گشاده زبان

بسان بنده هنر برگشاده کامده بود

ز راه سوی من آن سرو قد موی میان

۲، ۱/۲۴۸

گاه صفات چنان طبیعی و ساده در کلام شاعر می آید که آن را جز بر

ضرورت معنی آن هم از جهت بسط و تأکید نمی توان حمل کرد مانند :

رهی سوار و جوان و توانگر از ره دور به خدمت آمد نیکو سگال و نیک اندیش

پسند باشد مرخواجه را پس از ده سال که باز گردد پیرو پیاده و درویش

۸۶۷/۶۸

ایا خورشید سالاران گیتی سوار رزم ساز و گرد نستوه

۴/۱۶۶

در دیوان او از بعضی صنایع معنوی دیگر مانند : تفسیر ، تفریق ، جمع

و تقسیم که تا حدی رنگ صنعت گری در ذات آنها هست و تکلف می توان سراغ

گرفت . مانند :

حوری به سپاه اندر و ماهی به صف اندر در طاقات فرنگی

سرو می گه آسایش و کبکی گه رفتار

گر حور ز ره پوش بود ماه گمانکش

گر سرو غزل گوی بود کبک قدح خوار

۵-۴/۲۴۲

گر شود بحر کف همت تو موج زنان و رشود ابر سررایت تو طوفان بار

بر موالیت بپاشد همه در و گوهر بر اعادیت بیارده همه شخکاسه و خار

اغراق در شعر رودکی بسیار اندک است و اگر چیزی پیدا شود از نوع

اغراق در مدایح است . سادگی در اغراق از خواص شعر او است و آنچه در

حوزه اغراق است غالباً از نوع اغراقات رایج شاعرانه است .

آن ملك عدل و آفتاب زمانه زنده بدوداد و روشنایی کیهان

۵/۸۰

و یا مبالغه آمیز تر مانند :

ور به نبرد آیدش ستاره بهرام توشه شمشیر او شود به گروگان

۱/۸۴

زهره کجا بود می به مدح امیری کز پی او آفرید گیتی یزدان

۲/۸۸

و گاه بحد غلو می رسد :

روان زدیده افلاکیان شود جیحون نصال تیرت اگر قبضه کمان لیسد

۱/۴۸

آفتابی که ز چابک قدمی بر سر ذره نماید جولان

۱۱/۸۸

البته این نوع - در چند بیت آخر - از حوزه اغراقات رودکی خارج می شود : و باید در نسبت این ابیات بدو تردید کرد . بیت زیر نیز از این جمله است :

گر چو مردم همت میمون او صورت شود

ناخن پایش باندازه مه از کیوان بود

۱/۱۵

صنعت تأکید المدح بمایشبه الذم که غالباً در مدایح باید از آن سراغ گرفت در دیوان او بسیار اندک است با این همه رادویانی برای این صفت نمونه ای آورده است .

علت جویی های شاعرانه یا حسن تعلیل که از ابزار و اسباب خیال انگیز و موهم شعر است البته در شعر رودکی وجود دارد که گاه بسیار لطیف و بکر افتاده است مثلاً وقتی انگیزه سیاه کردن موی سر را در پیرانه سر بیان می کند می گوید - البته اگر شعر را از رودکی بدانیم - :

من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه
 تاباز نوجوان شوم و نوکنم گناه
 چون جامه‌ها بوقت مصیبت سیه‌کنند

من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

۶-۵/۱۶

و در جای دیگر در مدح پادشاهی می‌گوید: وی از آن رو در پیکان، تیر زربین
 می‌نهد که:

تا کشته او از آن کفن سازد تاخسته او از آن کند درمان

۶-۵/۱۰

از این قبیل تعلیلات در شعر او هست که غالباً زیباست و ساده و طبیعی
 به نوبهاران بستای ابر گریان را که از گریستن او ست این زمین خندان

۲/۲۹

دایم بر جان او بلرزم زیرا که مادر آزادگان کم آرد فرزند

۶/۴۴

هر شب نگرانم به یمن تانوبر آبی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

در اشعاری که به رودکی نسبت داده‌اند نمونه‌هایی از بعضی صنایع دیگر
 می‌توان یافت مانند: تجاهل العارف، استتباع (دیوان، ۱/۲۹۰)، ارضاد
 (۷/۲۸)، اطراد (۲۶۸) صنعت عکس و تبدیل که این صنعت اخیر بخصوص
 نسبتاً فراوان است و غالباً زیبا آورده شده است.

با آن که رودکی اصولاً به تفنن‌های شعری چندان علاقه‌ای نشان نمی‌دهد
 اما در مجموعه اشعاری که به نام او مشهور است توجهی به چیستان یا لفظ نیز
 می‌توان مشاهده کرد در لفظ قلم گوید:

لنگ رونده است گوش نی و سخن یاب

گنگ فصیح است چشم نی و جهان بین

تیزی شمشیر دارد و روش مار

کالبد عاشقان و گونه غمگین

۱-۲/۹۲

ویا:

آن چیست بر آن طبق همی تابد چون ملحم زیر شعر عنابی

ساقش بمثل چو ساعد حورا پایش بمثل چوپای مرغابی

۵-۶/۱۰۰

روی هم رفته رودکی شاعری است که اگر به صنعت، بدیع توجه داشته است به اقتضای کلام بوده است و هرگز رنگی از صنعت و تکلف در شعراو دیده نمی شود. و بطور کلی در میان صنایع لفظی به موازنه و در میان صنایع معنوی بدیعی پیش از همه به صنعت مراعات النظیر توجه داشته است. و هرگز معنی و مضمون را فدای صنعت گری نکرده است از همین روست که صاحب کتاب باکاروان حله به حق می نویسد: «شیوه شعروی بر سادگی معنی و روانی لفظ مبتنی است. در همان حال جزالتی کم نظیر مایه مزیت شعراوست. آنجا که با توصیف یا تشبیه سروکار دارد غالباً از گزاف و مبالغه لاطائل می پرهیزد. در مدح نیز بیشتر بهمان که در سخنش «لفظ همه خوب و هم بمعنی آسان» باشد قناعت می کند و در جستجوی صنعت و تکلف نیست با این همه در ابداع معانی قدرت تمام دارد و شعراو در عین سادگی و روانی از معانی لطیف و مضامین تازه مشحونست^۲ ...

۲- دکتر عبدالحسین زرین کوب، باکاروان حله، طهران ۱۳۴۳، صفحه ۴ و ۵.